

آنی شرلی

در رؤیایی سبز

لوسی ماد مونتگومری

مترجم: فریبا شیخ الاسلامی

سرشناسه: مونتگمری، لوسی مود، ۱۸۷۴ - ۱۹۴۲ م.
عنوان و نام پدیدآور: آنی شرلی در رویایی سبز/ لوسی ماد مونتگومری؛ مترجم فریبا شیخ الاسلامی.
مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص: ۲۱×۱۴/۵ س. م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۹۷-۵۳-۴
یادداشت: عنوان اصلی: Anne of green gables, 2016.
عنوان دیگر: آنی شرلی در گرین گیبلز.
موضوع: داستان‌های نوجوانان آمریکایی -- قرن ۲۰ م.
موضوع: Young adult fiction, American -- 20th century
شناسه افزوده: شیخ الاسلامی، فریبا، ۱۳۵۴-، مترجم
رده بندی کنگره: PS۳۵۳۷
رده بندی دیویی: ۸۱۳/۵۲ [ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۷۲۷۵۰۶۴

آن‌ی شرلی در رویایی سبز
نویسنده: لوسی ماد مونتگومری
مترجم: فریبا شیخ الاسلامی
ناشر: نگاه آشنا
طراحی جلد: استودیو کتاب
صفحه‌آرایی: زیبا کتاب
تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۹۷-۵۳-۴



قم، بلوار سمیه، سمیه ۲۶، پلاک ۱۹

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۶

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۷

۰۲۵-۳۷۷۳۴۹۳۹

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می‌باشد و هرگونه خرید و فروش با مترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.



فهرست مطالب

بخش اول: وقتی که خانم راشل لیند شگفت زده شد	۷
بخش دوم: و حالا متیو کاتبرت شگفت زده می شود	۱۳
بخش سوم: حالا نوبت ماریلا کاتبرت است که شگفت زده شود	۲۴
بخش چهارم: طلوع آفتاب در گرین گیلز	۲۹
بخش پنجم: سرگذشت آنی	۳۴
بخش ششم: ماریلا تصمیم خود را می گیرد	۳۹
بخش هفتم: آنی مشغول دعا کردن می شود	۴۴
بخش هشتم: تربیت آنی شروع می شود	۴۷
بخش نهم: خانم راشل لیند وحشت زده می شود	۵۴
بخش دهم: عذرخواهی آنی	۶۰
بخش یازدهم: تجربه آنی در کلاس تعلیمات دینی	۶۶
بخش دوازدهم: قول و قرار جدی	۷۰
بخش سیزدهم: لذت انتظار	۷۵
بخش چهاردهم: اعتراف آنی	۷۹
بخش پانزدهم: هیاهوی بسیار برای هیچ در مدرسه	۸۶
بخش شانزدهم: دعوت از آنی برای صرف چای با نتیجه ای غم بار	۹۸
بخش هفدهم: علاقه جدید در زندگی	۱۰۷
بخش هجدهم: آنی نجات پیدا می کند	۱۱۲
بخش نوزدهم: یک کنسرت، یک فاجعه و یک اعتراف	۱۱۹
بخش بیستم: تصویری خوب با نتیجه ای اشتباه	۱۲۸
بخش بیست و یکم: نوآوری جدید با چاشنی کیک	۱۳۳
بخش بیست و دوم: آنی برای صرف چای دعوت می شود	۱۴۱
بخش بیست و سوم: آنی برای کسب افتخار دچار مشکل می شود	۱۴۴
بخش بیست و چهارم: خانم استیسی و شاگردان کنسرت برپا می کنند	۱۴۹

- بخش بیست و پنجم: متیو اصرار به تهیه لباس آستین پفی می کند ۱۵۳
- بخش بیست و هشتم: داستان باشگاه شکل می گیرد ۱۶۱
- بخش بیست و هفتم: پوچی و آزدگی روح ۱۶۷
- بخش بیست و هشتم: یک دختر بخت برگشته ۱۷۳
- بخش بیست و نهم: دوره ای جدید در زندگی آنی ۱۷۹
- بخش سی ام: کلاس کوئین تشکیل می شود ۱۸۶
- بخش سی و یکم: جایی که نهر ورود خانه به هم می رسند ۱۹۵
- بخش سی و دوم: لیست قبولی بر ملا می شود ۲۰۰
- بخش سی و سوم: کنسرت هتل ۲۰۶
- بخش سی و چهارم: دختری در کوئین ۲۱۳
- بخش سی و پنجم: زمستان در آکادمی کوئین ۲۱۹
- بخش سی و هشتم: سربلندی و رویا ۲۲۳
- بخش سی و هفتم: گردبادی که نامش مرگ است ۲۲۸
- بخش سی و هشتم: پیچی در جاده زندگی ۲۳۴



بخش اول: وقتی که خانم راشل لیند^۱ شگفت زده شد

خانم راشل لیند درست در کنار جاده اصلی آوونلی^۲ زندگی می کرد که کمی شیب داشت و اطراف آن پراز گیاه توسکا بود و نهری هم در آنجا جریان داشت که سرچشمه آن مسیر جنگل قدیمی کاتبرت^۳ بود. گفته شده است که این نهر به سرعت از مسیر پر پیچ و خم، تاریک و رازآلود جنگل عبور می کند، اما همین آب هنگام عبور از گودی روبروی خانه لیند به آرامی و با برازندگی جریان داشت. گویا آب نهر هم می دانست که خانم راشل پشت پنجره نشسته است و هیچ چیز حتی آب نهر هم از چشمان تیزبین او پنهان نخواهد ماند. اخلاق راشل طوری بود که اگر کوچکترین چیز عجیب و غریبی می دید، تا ته و توی قضیه را در نمی آورد، از پا نمی نشست.

در منطقه آوونلی و اطراف آن بسیاری از افراد بودند که فقط سرگرمیشان سرک کشیدن در کار همسایگان بود و طبیعتاً به کارهای شخصی خود نمی رسیدند. اما خانم راشل لیند یکی از آن معدود پدیده هایی بود که کاملاً به امور زندگی شخصی و اجتماعی خود می پرداخت. از جمله اینکه هم خانه دار قابلی بود و هم به کارهای بیرون از خانه به بهترین وجه می رسید. مثلاً آموزشگاه خیاطی را اداره می کرد، در آموزش کلاس تعلیمات دینی هم دستی داشت و از پروپا قرص ترین اعضای انجمن کلیسا و ماموریت های خارجی بود. و علیرغم تمام این امور او باز هم ساعتها فرصت داشت تا در حالیکه مشغول بافتن بود پشت پنجره آشپزخانه بنشیند و نظاره گریرون باشد. به گفته زنان آوونلی با لحنی تحسین آمیز او تاکنون توانسته بود ۱۶ عدد پتوی پنبه ای ببافد و در عین حال نظاره گراین جاده اصلی باشد که شیب دار بوده و آن سوتر از وسط یک تپه قرمز رنگ هم عبور کرده است. از آنجایی که آوونلی منطقه ای در شبه جزیره مثلثی شکل در خلیج سنت لارنس^۴ است که هر دو طرف آن را آب فراگرفته، بنابراین ورود و خروج همه به این شبه جزیره به ناچار از جاده تپه ای بود و از تیررس چشمان تیزبین خانم راشل پنهان نبود.

یک روز بعد از ظهر در اوایل ماه ژوئن، راشل همان جای همیشگی نشسته بود. نور

1. Rachel Lynde

2. Avonlea

3. Cuthbert

4. St. Lawrence

خورشید گرم و روشن از پنجره به درون خانه می‌تابید، شکوفه‌های سفید و صورتی باغ میوه پایین خانه همچون لباس عروس با زمزمه هزاران زنبور در حال رقص بودند. تامس لیند^۱، همسر راشل لیند روی زمین آن طرف انبار علوفه آرام در حال کاشتن بذر شلغم بود. به همین دلیل متیو کاتبرت^۲ ناچار بود بذر شلغم خود را در جایی دورتر در گرین گیبلز^۳ بکارد. خانم راشل می‌دانست که در حال حاضر متیو هم باید در حال کاشتن بذر باشد، چرا که شب قبل در مغازه ویلیام جی بلر^۴ در خیابان کارمودی^۵ شنیده بود که متیو با پیترموریسون^۶ این موضوع را در میان گذاشته بود. البته پیترخودش از متیو سوال کرده بود، والا متیو به این راحتی اطلاعات شخصی خود را در اختیار کسی قرار نمی‌داد. ولی با کمال تعجب حالا که ساعت ۳ و نیم بعد از ظهر یک روز کاری را نشان می‌داد، متیو در حالی که کت و شلوار با یقه سفید پوشیده بود به آرامی از جاده تپه‌ای با درشکه‌اش عبور می‌کرد. کاملاً مشهود بود که او در حال رفتن به مسیر دوری است. اما متیو کاتبرت واقعا قصد رفتن به کجا را دارد و چرا؟

خانم راشل بایستی ماهرانه پاسخی برای این سوالها و کنجکاوی‌اش پیدا می‌کرد. چون متیو خجالتی‌ترین مرد آن حوالی بود و از روبرو شدن با غریبه‌ها تنفر داشت. پس باید کار مهمی پیش آمده باشد که او مجبور شده است تا از خانه‌اش خارج شده به مسیر دوری برود. متیو سوار بر درشکه با کت و شلوار، اتفاق عجیبی بود که به این سادگی‌ها کسی شاهد آن نبود. آن روز بعد از ظهر برای خانم راشل مشغله فکری جدیدی درست شد. پس از مدتی راشل به این نتیجه رسید که بعد از نوشیدن چای به گرین گیبلز رفته و از ماریلا^۷ هدف متیو و علت رفتن او را جویا شود. متیو هرگز این موقع سال به شهر نمی‌رفت، چرا که اگر بذر شلغم او تمام می‌شد، این قدر مرتب لباس نمی‌پوشید و حتی سرعتش آنقدر زیاد نبود که بتوان گفت نزد پزشک رفته است. بنابراین از شب گذشته تاکنون حتما اتفاقی افتاده که او راهی شهر شده است. او با خود گفت: "من کاملاً گیج شده‌ام و تا زمانی که علت رفتن متیو را متوجه نشوم، آرام نمی‌گیرم." به همین دلیل خانم راشل پس از نوشیدن چای به سمت خانه آقای کاتبرت راه افتاد. خانه بزرگ و باغدار کاتبرت فقط چند صد متر از خانه لیند فاصله داشت. پس مسیر زیاد طولانی نبود. ولی با این حال راشل بایستی از کوچه بلندی عبور می‌کرد تا به خانه آنها برسد. پدر متیو کاتبرت که او هم مانند پسرش ساکت و خجالتی بود، خانه‌اش را طوری بنا کرده بود که تا جایی که امکان داشت دور از مردم باشد، البته این

1. Thomas Lynde

2. Matthew Cuthbert

3. Green Gables

4. J. Blair

5. Carmody

6. Peter Morrison

7. Marilla